

عنوان مقاله:

چیستی فرهنگ و چگونگی تغییرات آن

(پیش‌نیاز مهندسی فرهنگی)

نویسنده:

حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پیروزمند

شیده صادقی

آذر- ۱۳۸۵

مقدمه

مفهوم‌شناسی فرهنگ یکی از مباحث پایه در فرهنگ‌سازی هر جامعه‌ای می‌باشد چراکه بر اساس نوع نگرش نسبت به مفهوم فرهنگ، چستی چگونگی مهندسی فرهنگ جامعه نیز متفاوت خواهد شد. به همین دلیل مفهوم‌شناسی فرهنگ یکی از مباحث پایه در مهندسی فرهنگی کشور است.

در آسیب‌شناسی نسبت به فرهنگ‌شناسی معاصر در کشور می‌توان، حداقل به دو نکته اشاره نمود: ۱- تقلیدی‌بودن و متأثر شدن آن از مفاهیم فرهنگ‌شناسی رایج در علوم اجتماعی غرب ۲- مرتبط دانستن تعریف فرهنگ با سایر ابعاد و اجزای جامعه، و ارائه نکردن تعریفی جامعه‌شناسانه و هماهنگ بین ابعاد مختلف جامعه، تا در این میان فرهنگ، بتواند جایگاه خود را پیدا نماید. به عبارت دیگر از موضع جامعه‌شناسی - که فرهنگ بخشی از آن محسوب می‌شود - به تعیین جایگاه فرهنگ تبیین و تعریف آن، پرداخته نشده است؛ البته ما نیز در بحث حاضر، به تحلیل کامل و جامعه‌شناسانه در این خصوص نخواهیم پرداخت و حداکثر به اشاره‌ای بسنده خواهیم کرد. **تقلیدی‌بودن** تعریف فرهنگ، به انتقال **آسفتگی** موجود در تعاریف فرهنگ‌شناسی، به مباحث علمی داخل کشور و نیز **عدم قدرت گزینش و یا تولید تعریف برتر** انجامیده است. در قسمت اول این مجموعه سعی خواهیم نمود تا به بازشناسی مفهوم فرهنگ بپردازیم.

در قسمت دوم مقاله «چگونگی تغییرات فرهنگی» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. این امر نیز رکن دیگری است که امکان مهندسی فرهنگی را فراهم می‌آورد. در مهندسی فرهنگی تلاش بر این است تا با نگاهی راهبردی به عرصه فرهنگ زمینه‌های لازم برای تعالی فرهنگی جامعه فراهم آید و تغییرات فرهنگی به شکل مطلوبی - که مورد رضایت شارع مقدس و مردم خدامحور است - واقع شود. طراحان مهندسی فرهنگی کشور تنها در صورتی توفیق این مهم را خواهند یافت که با طبیعت تحولات فرهنگی آشنا باشند.

فرضیه مورد نظر در این مقاله آن است که نظریه **وحدت‌گرایی جبری** همانند نظریه **تکثرگرایی توده‌ای** به درک درستی از فرهنگ و تغییرات فرهنگی نایل نشده است به همین دلیل نظریه بدیلی تحت عنوان **تکامل‌گرایی تقوومی** پیشنهاد می‌شود به نظر می‌رسد این نظریه بنیان جامعه‌شناسانه مناسبی برای مهندسی فرهنگی کشور فراهم آورد. بر این اساس در این نوشتار به سؤالات اساسی ذیل پاسخ داده می‌شود:

- چه تعاریفی برای فرهنگ ارایه شده و نقاط ضعف و قوت آنها چیست؟

- تعریف جامع و جامعه‌شناسانه فرهنگ کدام است؟ و اصولاً بر اساس چه روشی می‌توان چنین تعریفی ارایه داد؟

- فرهنگ دارای چه ابعادی است و برای تبیین ابعاد آن از چه الگویی می‌توان بهره گرفت؟

- بر اساس تعریف ارایه شده چه کارکردهایی برای فرهنگ انتظار می‌رود؟

- در مورد چگونگی پیدایش و تغییرات فرهنگ چه نظریه‌هایی مطرح شده و هر یک بر اساس چه مبنایی استوار هستند؟

- نظریه برتر از این خصوص کدام است و بر اساس آن تغییرات فرهنگی چگونه رخ می‌دهند؟
برای پاسخگویی به سؤالات مطرح شده مطالب در سرفصل‌های اصلی ذیل تنظیم شده است:
- روش تعریف فرهنگ

- ماهیت موضوعات و کارکردهای فرهنگ

- بررسی و نقد نظریه‌های جبری و حدت‌گرا و نظریه‌های توده‌ای تکثرگرا در تحلیل فرهنگ

- طرح نظریه «تقومی تکامل‌گرا» در تحلیل چگونگی شکل‌گیری فرهنگ

- بررسی چگونگی تغییرات فرهنگی بر اساس نظریه تقومی تکامل‌گرا

۱- چیستی فرهنگ

الف) معنای لغوی فرهنگ

در ادبیات و کلام فارسی، واژه فرهنگ: از دو بخش «فَر» - که پیشاوند است و در فارسی هخامنشی و اوستا به صورت FRA (به معنی پیش) آمده است - و «هنگ» از ریشه اوستایی تینگ (Thing) به معنی کشیدن و با پیشاوند «آ» که به معنی مقید و نیت متداول است تشکیل شده، و در زبان‌های پهلوی نیز «فرهنگ» بوده است.^۱

اصطلاح فرهنگ در ادبیات فارسی برحسب زمان و مورد - قبل و بعد از اسلام - با مفاهیم مختلف به کار رفته که به منظور پرهیز از طولانی شدن کلام از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

در لغت عرب، فرهنگ با کلمه «الثقافه» بیان می‌شود و به معنای پیروزی، تیزهوشی و مهارت بوده؛ سپس به معنای استعداد فراگیری علوم و صنایع و ادبیات به کار رفته است.^۲

در زبان لاتین واژه فرهنگ، برگرفته از واژه کولتورا (Cultura) است که در اوایل دوران مدرن حضور چشمگیری در بسیاری از زبان‌های اروپایی پیدا کرد.

نخستین کاربردهای این مفهوم در زبان‌های اروپایی چیزی از منظور اولیه کولتورا را که عمدتاً به معنای پروردن، یا مراقبت از چیزی، مثل گیاهان و جانوران است، حفظ کرد. از اوایل سده شانزدهم این معنای اولیه به تدریج از حوزه کشاورزی و دامپروری - فرایند تکوین انسان و از کشت و برداشت محصولات است - به فرهیختگی ذهن امتداد یافت.

با این حال کاربرد اسم مستقل فرهنگ - که به اشاره بر فرایند کلی یا محصول چنین فرایندی باشد - تا اوایل سده هجدهم اوایل سده نوزدهم متداول نبوده است. فرهنگ به صورت اسم مستقل، نخست در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی نمایان شد، در اواخر سده هجدهم به‌عنوان یک واژه فرانسوی وارد زبان آلمانی شد و ابتدا به صورت کالچر و «Cultur» و سپس به صورت «Kultur» نوشته و تلفظ شده است.^۳

در مراجع فرانسوی نیز در معنای مشابه، به معنای بارور کردن، عمل بارور کردن (زمین)، یا کاری در جهت تولید، حاصل خیز کردن، عمل کاشتن (گیاه) به کار رفته است.^۴

۱. منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۱۱۲.

۲. ر.ک: لسان العرب، المرجع، المنجد، ذیل ماده «ثقف».

۳. جان ب. تامپسون، «ایدئولوژی و فرهنگ مدرن»، ص ۱۵۴.

۴. Dictionnaire Encyclopedique Noms Communs, Hachette, ۱۹۹۱.

اما از آنجا که معنای اصطلاحی فرهنگ از معنای لغوی آن مهم‌تر است تمرکز بحث را بر روی آن قرار خواهیم داد.

ب) معنای اصطلاحی فرهنگ

فرهنگ‌شناسان مختلف در تعاریف اصطلاحی فرهنگ، از زوایای گوناگون، تعاریف فرهنگ را دسته‌بندی نموده‌اند. به عبارت دیگر دانشمندان به دلیل تنوع زیاد تعاریف، در عرصه فرهنگ به تدریج، درصدد دسته‌بندی این تعاریف برآمده‌اند.

برخی، تعاریف فرهنگ را براساس گرایش‌های علوم اجتماعی تفکیک نموده‌اند، به‌عنوان مثال: تعریف فرهنگ از زاویه انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی و غیره... مورد بررسی قرار گرفته است.^۱

برخی افراد به سلیقه خود و از نگاهی دیگر تعاریف فرهنگ را به سه دسته تفکیک نموده‌اند: الف) نمادین ب) تعاریف ساختاری ج) تعاریف کلاسیک و توصیفی.^۲

برخی دیگر، تعاریف فرهنگ را به: هنجاری، تاریخی و توصیفی، تقسیم نموده‌اند^۳ ضعف عمومی دسته‌بندی‌های فوق این است که از منطقی روشن برخوردار نمی‌باشند؛ بلکه متأثر از گرفته، صرفاً به تلاشی در جهت عنوان‌بندی و قابل تمایز ساختن تعاریف پرداخته‌اند؛ اما اینکه آیا فرهنگ، لزوماً باید از این زوایا مورد تعریف قرار بگیرد یا خیر؟ و اینکه تعریف فرهنگ، از چه زوایایی باید انجام پذیرد، تا تعریفی جامع به دست دهد، در هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های مشاهده شده به چشم نمی‌خورد.

در ادامه، روشی در تعریف فرهنگ پیشنهاد می‌گردد، که نه تنها در این مورد، بلکه به‌عنوان یک قاعده و اصل روش‌شناختی در بسیاری موارد می‌توان آن را به کار گرفت و آن عبارت است از اینکه: می‌توانیم فرهنگ را از سه زاویه، مورد دقت و توجه قرار دهیم. در این صورت تعریف فرهنگ، متشکل از ترکیب سه تعریف ذیل خواهد بود:

(به نقل از محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو، ص ۳۱).

۱ . داریوش آشوری، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، فهرست کتاب.

۲ . جان تامپسون، به نقل از کتاب مفهوم فرهنگ از کتاب فرهنگ و جامعه، ص ۱۷-۱۶.

۳ . منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۱- تعریف ماهیت فرهنگ ۲- تعریف موضوعات فرهنگ ۳- تعریف کارکرد فرهنگ.

ماهیت فرهنگ عبارت است از آن ذات، جوهره و امری که فرهنگ را از نظر موضوع از سایر موضوعات مجزاً می‌سازد.

موضوعات فرهنگی عبارت است از تجزیه ماهیت فرهنگ و بیان مؤلفه‌ها، عوامل و اجزایی که بر روی هم نظام فرهنگی را تشکیل می‌دهد. کارکرد فرهنگ نیز به معنای نتیجه، ثمره، محصول و مظاهری است که از فرهنگ به دست آمده و نقش بقای حیات اجتماعی را ایفاء می‌نماید.

با بهره‌گیری از این منطق^۱ و قاعده تعریف، می‌توانیم تعاریف به عمل آمده از فرهنگ را به محک گذاشته و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ذکر این نکته ضروری است که فرهنگ‌شناسی در دو مرحله: «تعریف فرهنگ» و «تحلیل آن» مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در بررسی تعریف فرهنگ، جهت موردنظر در فرهنگ متعالی و ناب را در بحث دخالت نداده و در جهت دستیابی به تعریف جامع، مشترک و فراگیری از فرهنگ تلاش خواهیم نمود تا فرهنگ‌شناسانی که در مبانی فکری، با ما همراه نیستند، قوت و استحکام این تعریف را نسبت به سایر تعاریف، مورد تایید قرار دهند. در مرحله بعد، تأثیر گرایش‌های فکری در تحلیل فرهنگ را مورد توجه قرار خواهیم داد. پس از تعریف لغوی، با توضیح یاد شده، در منطق تعریف فرهنگ، می‌توانیم به طرح و بررسی تعاریف اصطلاحی فرهنگ، نائل آئیم. گام نخست در این رابطه ارائه تعاریف ماهوی فرهنگ است.

۱-۲- ماهیت فرهنگ

در تعریف ماهوی فرهنگ، نظریه‌پردازان، از روایای گوناگون به تعریف فرهنگ پرداخته‌اند. بعضی، آن را «رفتار یا الگوهای رفتاری» دانسته‌اند؛ پاره‌ای، «بازتاب اندیشه و شناخت بشر» محسوب نموده‌اند؛ گروهی، «شیوه و الگوی زندگی بشر» را فرهنگ آن نامیده‌اند؛ برخی دیگر، «مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی» بشر را، فرهنگ برشمرده‌اند و بالاخره عده‌ای، «ارزش‌ها، هنجارها، باورها و مجموعه امور پذیرفته شده و هنجار یافته اجتماعی» را فرهنگ قلمداد نموده‌اند به ترتیب به بررسی و نقد این تعاریف و برگزیدن تعریف مشخصی در این زمینه خواهیم پرداخت. قبل از آن، ذکر این نکته لازم است که مجموعه تعاریفی که در سه بخش: ماهیت، موضوعات و کارکرد، بیان می‌شود ممکن است در بردارنده ویژگی دیگری از فرهنگ نیز باشند؛ به‌عنوان مثال

۱. توضیح روشن و نیز دفاع منطقی از قاعده روش‌شناسی یاد شده در مباحث روش‌شناسی، به پشتوانه معارف فلسفی امکان‌پذیر می‌باشد.

افرادی که تعریف ماهوی فرهنگ را بیان نموده‌اند ممکن است در کنار آن به موضوعات فرهنگی نیز اشاره کرده باشند؛ بنابراین قرار دادن تعریفی، در مجموعه تعاریف ماهوی به معنای این نیست که صرفاً بیان‌گر ماهیت فرهنگ باشد. همین مطلب در بخش‌های بعدی (در تعریف موضوعات و کاربرد فرهنگ) نیز مصداق دارد.

الف) رفتار یا الگوهای رفتاری

گروه اول تعاریف ماهوی فرهنگ، دسته‌ای هستند که فرهنگ را به «رفتار یا الگوهای رفتاری» معنا نموده‌اند. ویسلر می‌گوید: «تمام فعالیت‌های اجتماعی، به گسترده‌ترین معنای آن مانند زبان، زناشوئی، نظام مالکیت، ادب، مصنوعات هنر و مانند آن ... جزء فرهنگ به‌شمار می‌روند»^۱.

ب) مجموعه شناخت و اندیشه بشر

- دسته دوم از تعاریف ماهیت فرهنگ، فرهنگ را به معنای «مجموعه شناخت و اندیشه بشر»، قلمداد می‌کنند. البته با تعبیر مختلف به این نکته توجه شده، اما مجموعه تعاریفی که به نوعی بر این دو مطلب تکیه نموده‌اند را، می‌توان در یک دسته قرار داد.

دائرة المعارف ایتالیا، تعریف فوق را به گونه‌ای دیگر بیان نموده است: «فرهنگ، مجموعه شناخت‌ها و معلومات ذهنی و اجتماعی است که به دست آوردن آن به مطالعات وسیع و گوناگون، هرچند ناکافی، احتیاج دارد»^۲. کلیفورد گیرتز معتقد است فرهنگ، «سلسله مراتب لایه‌لایه ساختارهای معنادار است و در برگیرنده کنش‌ها، نمادها و نشانه‌ها، تیک‌ها (حرکات غیرارادی)، پلک‌زدن‌ها، چشمک‌زدن‌ها، ادا درآوردن‌ها و نیز حرف‌ها، مکالمه‌ها و خودگویی‌ها» می‌باشد»^۳.

ج) شیوه یا الگوی زندگی

گروه سوم از تعاریف ماهوی فرهنگ، آن را به‌عنوان طریق، شیوه یا الگوی زندگی، معنا نموده‌اند. دائرةالمعارف وُردل‌بوک می‌گوید: «فرهنگ، واژه‌ای است که دانشمندان علوم اجتماعی، آن را بر همه طرق زندگی، اطلاق می‌کنند»^۱.

۱. Wissler به نقل از: منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، مبانی جامعه‌شناسی، فصل ۶، ص ۱۱۴.

۲. دائرةالمعارف ایتالیا، به نقل از پیشین، ص ۸۲-۸۱.

۳. Clifford Geertz, The Interpretation of cultures (New york: Forrar, Strauss and cudahy, ۱۴۴۹), p.۳۴۳.

در بررسی تعریف فوق ذکر این نکته لازم است که هرچند فرهنگ، در تعیین شیوه و الگوی زندگی، نقش به‌سزایی دارد؛ اما این دسته از تعاریف برخلاف تعاریف گذشته نسبت به مفهوم فرهنگ، عام‌تر می‌باشند. چراکه در شیوه و الگوی زندگی انسان، ابعاد فرهنگی دربردارنده ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز می‌باشد، به عبارت دیگر الگوی زیست اجتماعی، مشتمل بر الگوهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. تعریف فوق باعث می‌شود تا امور غیرفرهنگی نیز در دامنه تعریف فرهنگ جای گیرد.

د) مجموعه اندوخته‌های مادی و معنوی بشر

گروه دیگری از تعاریف ماهوی فرهنگ، فرهنگ را به مجموعه‌ای از اندوخته‌های مادی و معنوی بشر، تعریف نموده‌اند. در دائرةالمعارف روسی چنین آمده است: «فرهنگ، مجموعه‌ای از دستاوردهای جامع در زمینه پیشرفت‌های مادی و معنوی است که از سوی جامعه مورد استفاده قرار می‌گیرد و شامل سنت‌های فرهنگی است که در خدمت پیشرفت آتی بشریت، قرار دارد.»^۲

ذکر این نکته ضروری است که تعریف فرهنگ به اندوخته مادی و معنوی بشر همانند تعریف گذشته، تعریف کاملی نیست؛ چراکه باعث می‌شود اموری فراتر از فرهنگ در دامنه تعریف قرار گیرد، زیرا اندوخته‌ها و سرمایه‌هایی که بشر از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند یا آن را تولید می‌نماید، محدود به سرمایه‌های فرهنگی نیست. اگر سرمایه، کارخانه، ساختمان، پول یا ثروتی، از نسلی به نسلی انتقال یافته و نسل بعد، از آن بهره‌برداری کند این میراث اقتصادی است نه فرهنگی.^۳

ه) پذیرش‌های هنجاریافته

گروه دیگر تعاریف فرهنگ، فرهنگ را به پذیرش‌های هنجاریافته در جامعه، معنا می‌کند. معنای موردنظر نگارنده نیز همین معنا از فرهنگ می‌باشد. پذیرش‌های هنجاریافته در جامعه، به این معناست که: احاد جامعه نسبت به اموری شناخت و اطلاع پیدا کرده، سپس آن را بپذیرند.

نکته قابل ذکر دیگر درباره تعریف فوق، این است که مراد از پذیرش، صرف پذیرش نظری و التزام قلبی نمی‌باشد. این که انسان در قلب و یا در اعتقاد خود، مخلوق بودن جهان، حقانیت اسلام و مقدس و مشروع بودن

۱. دائرةالمعارف وُردلِدوِک، به نقل از: فرهنگ پیرو- فرهنگ پیشرو، ص ۵۳-۵۴.

۲. دائرةالمعارف روسیه، به نقل از محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو- فرهنگ پیشرو، ص ۷۸.

۳. البته تداخل امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما از جهت مفهوم با یکدیگر مغایرت دارند.

نظام جمهوری اسلامی را بپذیرد برای تبدیل به فرهنگ کافی نیست؛ بلکه این پذیرش نظری باید به التزام عملی نیز منجر شود. بنابراین پذیرش‌هایی فرهنگ‌ساز هستند که به هنجار اجتماعی تبدیل شوند. هنجار به اموری گفته می‌شود که مبدأ ارزش‌گذاری در جامعه واقع شود، به‌گونه‌ای که مخالفت با آن امری ناپسند و مورد کراهت و نفرت جامعه قلمداد می‌شود.

یکی از اندیشمندان معاصر، در تأیید این تعریف چنین می‌گوید: «قدرت سنجش، گویای قدرت فرهنگی است و نه خود فرهنگ، خود فرهنگ، پذیرش و ارتکازات است، جهت پذیرفته شده‌ها نیز جهت فرهنگ را نشان می‌دهد»^۱. در این عبارت، ارتباط بین شناخت و فرهنگ و جهت‌داربودن فرهنگ مشخص شده است. شناخت، پایگاه پذیرش و زمینه ایجاد آن را فراهم می‌کند. به همین دلیل به میزان بالارفتن قدرت سنجش و شناخت هر جامعه، قدرت فرهنگی آن جامعه نیز فزونی می‌یابد؛ اما فرهنگ عبارت است از پذیرش‌ها و ارتکازهایی که در جامعه ایجاد شده و مردم به آن پای‌بند هستند. این نظریه از یک پشتوانه جامعه‌شناسی برخوردار است که به اجمال، آن را در ذیل بیان می‌کنیم.

فرهنگ - در کنار ابعاد سیاسی و اقتصادی - بُعدی از جامعه محسوب می‌شود. جامعه بر محور تولی به ولایت خدای متعال و یا تولی به ولایت ابلیس، استوار می‌باشد و در امتداد آن ولایتی پدیدار می‌شوند که تحت ولایت خدای متعال یا ولایت ابلیس، به سرپرستی جامعه می‌پردازند. جامعه برمبنای تولی به ولایت اولیاء الهی یا اولیاء طاغوت و به دنبال آن، تصرف و ولایت نسبت به انسان‌ها یا موجودات تحت تصرف، شکل می‌گیرد. هسته مهم‌تر و مبنای اساسی شکل‌گیری جامعه، علاقه‌ها و تمایلات مشترکی است که در افراد آن جامعه ایجاد می‌شود. بنابراین نظام تمایلات و علاقه‌ها مبدأ اصلی و هسته اصلی شکل‌گیری جامعه بوده، و جهت‌گیری حرکت آن را تشکیل می‌دهد و در حقیقت، مبدأ قوت و پشتوانه اصلی سیاست در جامعه، در این مبنای فکری محسوب می‌شود.

بررسی جهت‌گیری اجتماعی، تنظیم و تعیین ساختار و کیفیت رابطه‌های اجتماعی، جایگاه و منزلت فرهنگ است و کیفیت روابط، مجاری بروز علاقه‌ها و تمایلات بوده و موضوع شناخت و پذیرش افراد جامعه نسبت به هنجارها را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، باتوجه به مطالب فوق، تعریف گذشته - پذیرش‌های هنجاریافته - این‌گونه قابل تکمیل است که پذیرش‌ها نسبت به روابط صورت می‌پذیرند و تحقق آن‌ها به سه صورت

۱. منیرالدین حسینی الهاشمی، مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی، جلسه ۲، ص ۶.

امکان پذیر می‌باشد: ارتباط انسان با جهان، ارتباط انسان با انسان‌های دیگر و ارتباط انسان با اشیاء. «فرهنگ نقش کیفیت ارتباط را مشخص می‌کند ارتباط با جهان، با انسان و با اشیاء.»^۱

صرف نظر از پشتوانه منطقی تعریف یادشده، مزیت دیگر بیان فوق این است که با اشکال تعاریف گذشته، مبنی بر فرو کاستن فرهنگ به اجزای آن به گونه‌ای که سایر ابعاد فراتر از فرهنگ را نیز در برگیرد روبه‌رو نمی‌باشد. به همین دلیل می‌توان این تعریف را به‌عنوان دقیق‌ترین و جامع‌ترین تعاریف پذیرفت؛ البته از لابه‌لای برخی تعاریف گذشته از فرهنگ نیز می‌توان مشابه تعریف یادشده را مشاهده نمود. از جمله صاحب کتاب «فرهنگ و جامعه» می‌نویسد: «یکی از تعاریفی که جامعه‌شناسی طی دهه گذشته [از فرهنگ] به‌عمل آورده، چنین است: فرهنگ یعنی «مجموع ارزش‌ها و نهادها» به ساده‌ترین وجه، ارزش «هر امر یا مطلب درخور توجه گروه» و نهاد «پاسخ به یک نیاز جمعی» تلقی می‌گردد. پس کنش متقابل غیرقابل کتمان، بین خود ارزش‌ها و نهادها وجود دارد؛ ولی ارزش‌ها اغلب به سوی معنویات، هنر و زیبایی‌شناسی برتر گرایش می‌یابند و نهادها اغلب به سوی تبلور یافتن در شکل خاستگاه‌ها، پایگاه‌ها، جایگاه‌ها و در یک کلام در تمدن‌سازی و مدینه‌سازی»^۲. در این تعریف اگر بخش تمدن را از فرهنگ، جدا کنیم فرهنگ به مجموعه‌ای از ارزش‌ها - که مورد توجه عامه مردم است - تعریف شده و دامنه این تعریف وسیع و گسترده نبوده و همه اجزای فرهنگ را دربر نمی‌گیرد. چند تن از نویسندگان معاصر نیز برای فرهنگ تعاریف مشابهی ذکر کرده‌اند، از جمله: «هر جامعه‌ای ارزش‌ها و هنجارهای مخصوص به خود دارد که فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد، بنابراین جوامع با هم متفاوتند، چون فرهنگ‌ها با هم تفاوت دارند. هیچ جامعه یا گروه انسانی، یافت نمی‌شود که شیوه خاص زندگی خود را نداشته باشد.»^۳

تعریف فرهنگ به ارزش‌ها و هنجارها با تعریف گذشته رابطه نزدیکی دارد؛ اما با توجه به آن‌چه در ذیل تعریف آمده و فرهنگ را به شیوه خاص زندگی معنا کرده است، به نظر می‌رسد تلقی متفاوتی از ارزش‌ها و هنجارها نسبت به تعریف یادشده، وجود داشته باشد.

۱. پیشین، جلسه ۱، ص ۶.

۲. روزاموند؛ شیلا؛ لنور؛ آنت؛ فرهنگ و جامعه، ترجمه فریبا عزیز فتری، ص ۱۰.

۳. بهروز گرانیپایه، فرهنگ و جامعه، (مقاله جایگاه آداب و رسوم در فرهنگ، مریم عزیززاده ایبانه) ج ۱، ص ۱۷۶.

برخی برای روشن کردن ماهیت فرهنگ، چنین توضیح داده‌اند: «... بنابراین می‌توان گفت: هر گروه و جامعه‌ای برای خود مجموعه‌ای از معانی دارد که افراد عضو آن گروه یا جامعه، آن معانی را می‌پذیرند و براساس آن عمل می‌کنند... معانی مشترک در هر گروه و جامعه‌ای، هنجارها و نقش‌ها را شکل می‌دهد.»^۱

در ادامه می‌نویسد: «به این مجموعه معانی و اعتقادات مشترک که مبنای عمل افراد در یک گروه یا جامعه قرار می‌گیرد و اجبار اجتماعی، از آن حمایت می‌کند و کم و بیش شکل یک نظام را دارد، نظام فرهنگی یا فرهنگ گفته می‌شود.»^۲

یکی دیگر از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «... فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی است و در تمامی افکار، اهداف معیارها و ارزش‌گزاری‌ها، فعالیت‌های فردی و اجتماعی انسان منعکس می‌شود.»^۳ براساس این تعریف، انسان با تکیه بر فرهنگ، با جهان و جامعه، برخورد می‌کند. بنابراین، چگونگی تفسیر قضایای جهان، راه‌های تغییر شرایط در جهت اهداف، به دیدگاه‌های فرهنگی بستگی دارد.

۱/۳- موضوعات فرهنگی

طبیعت بحث اقتضا می‌کند که موضوعات فرهنگی، متناسب با ماهیت انتخاب شده برای فرهنگ تعیین گردد. اما با توجه به موضوعات مطرح شده، به‌عنوان موضوعات فرهنگی در تاریخ فرهنگ، توسط اندیشمندان مختلف داخلی و خارجی، یک نوع آشفتگی و سردرگمی در موضوعات انتخاب شده به چشم می‌خورد، به‌گونه‌ای که با یکی از نقیصه‌های زیر مواجه می‌شویم:

الف) عدم تناسب موضوعات انتخاب شده با ماهیت فرهنگ؛

ب) عدم تفکیک صحیح و مناسب بین موضوعات فرهنگی؛

ج) وارد شدن برخی امور غیر فرهنگی در موضوعات فرهنگی؛

همچنان که در تعریف ماهیت فرهنگ بیان شد، فرهنگ عبارت است از «ارتکازات یا پذیرش‌های هنجاریافته اجتماعی»؛ اما نکته‌ای که به تبیین موضوعات فرهنگی کمک می‌کند توجه به این معناست که این پذیرش، در مورد ارتباط انسان با جهان، ارتباط او با انسان‌های دیگر و ارتباط او با اشیاء اتفاق می‌افتد و این

۱. غلامرضا صدیق اورعی، نگاه حوزه، ۷۴-۷۳، ص ۳۴ و ۳۳.

۲. همان.

۳. جواد منصور لاریجانی، فصل‌نامه پژوهش اندیشه انقلاب اسلامی، ج ۹، ص ۱۲.

ارتباط از طریق وسائل و وسائلی امکان‌پذیر می‌باشد. به این ترتیب باید در تکمیل تعریف گذشته بیان کرد که وحدت یا نظام ارتباطات، اساس پیدایش فرهنگ اجتماعی است.^۱

می‌توان برای تعیین موضوعات فرهنگی و تفکیک آنها از سه جنبه به الگوی روشنی دست یافت:

الف) موضوعاتی که طرف ارتباط انسان را مشخص می‌کند.

ب) موضوعاتی که کیفیت ارتباط انسان را مشخص می‌سازد.

ج) موضوعاتی که طریق ایجاد ارتباط را معین می‌سازد.

انسان، در ارتباط با جهان، سایر انسان‌ها و اشیاء می‌تواند شناخت و اعتقادات، اخلاق و تمایلات و یا آداب و سنن و الگوهای رفتاری را مورد تأیید قرار دهد. بدین ترتیب، از ترکیب و یا ضرب مؤلفه‌های یادشده، می‌توان به الگوی ساده‌ای برای طبقه‌بندی موضوعات فرهنگی دست یافت.

۱. منیرالدین حسینی الهاشمی، مبادی اصول فقه احکام حکومتی، جلسه ۴۸، ص ۴.

			کیفیت ارتباط طرف ارتباط
رفتار	تمایل	شناخت	
رفتار نسبت به جهان	تمایل نسبت به جهان	شناخت نسبت به جهان	نسبت به جهان
رفتار نسبت به سایرین	تمایل نسبت به سایرین	شناخت نسبت به سایرین	نسبت به سایرین
رفتار نسبت به اشیاء	تمایل نسبت به اشیاء	شناخت نسبت به اشیاء	نسبت به اشیاء

حاصل آنکه موضوعات فرهنگی بر محور اندیشه‌ها یا اعتقادات، اخلاقیات یا ارزش‌ها و رفتارها یا اعمال، مشخص می‌شود؛ اما محدود به مفاهیم نظری نبوده و مجاری و وسایل تولید یا انتقال شناخت، ارزش و اعمال نیز جزء موضوعات فرهنگی است. هم‌چنین، محصولات و نهادهایی که منبعث از ارزش‌ها، اطلاعات و رفتارهای خاصی می‌باشد، نیز در دامنه موضوعات فرهنگی قلمداد می‌شود.

۱/۴- کارکردهای فرهنگ

متناسب با نظریه‌هایی که در تعیین ماهیت و موضوعات فرهنگ بیان شد (به دلیل عدم وجود انسجام منطقی در تعاریف ارائه شده، توسط فرهنگ‌شناسان، مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و کلیه اندیشمندی که به نوعی به تعریف فرهنگ پرداخته‌اند) نمی‌توان مبتنی بر آن‌ها، کارکردهای مشخص و متناسبی را برای فرهنگ ارائه نمود اما در این بخش، پس از بیان کارکردهای فرهنگ - مبتنی بر نظریه موردنظر - برخی از کارکردهای فرهنگ را در اندیشه‌های مختلف، مرور نموده و تناسب آن را با تعاریف گذشته بررسی می‌نماییم.

نتیجه و ثمره فرهنگ را حداقل در سه مؤلفه می‌توان جستجو نمود، که عبارتند از:

۱- ایجاد تفاهم ۲- احراز هویت ۳- حفظ و ارتقاء انسجام اجتماعی.

- **تفاهم**؛ اولین نتیجه و ثمره فرهنگ است. برای روشن شدن ارتباط تفاهم با فرهنگ جامعه، لازم است

اختلاف بین فهم و تفاهم مشخص گردد.

تفاهم؛ مرتبه‌ی متأخر از فهم است. تفاهم، زمانی صورت می‌پذیرد، که فهم و سنجش نسبت به امری به

پذیرش عمومی برسد. زمانی که فهم یک مطلب به پذیرش عمومی رسید، مبدأ تفاهم می‌شود. در پذیرش

اجتماعی، ابتدا پذیرش و تغییر شکل‌گیری ارتکازات صورت می‌پذیرد و سپس، تفاهم حاصل می‌شود.

- احراز هویت اثر دوم و مهم فرهنگ هر کشور است. به همین دلیل تغییرات فرهنگی، مبدأ تغییر در هویت یک جامعه می‌باشد.

از آن‌جا که ارتکازات یک جامعه - زمانی که به هنجارهای مورد پذیرش تبدیل می‌شوند - مبدأ ارزش‌گذاری، زشتی و زیبایی و خوبی و بدی در جامعه محسوب می‌شوند. از این روی مبدأ هویت و شخصیت و تمایز یک جامعه با سایر جوامع نیز قرار می‌گیرند.

اهمیت توجه به هویت فرهنگی یک ملت به این دلیل است که معرّف و مروج باورها و اعتقادات فرد و جامعه بوده و عامل تمایز حیات معنوی افراد و جوامع می‌باشد.

هویت جامعه، تابع ارتباط‌های پذیرفته شده‌ی آن جامعه است. به‌عنوان مثال، مفهوم شرافت در جوامع اسلامی نسبت به جوامع غربی، به دلیل پذیرش دو نوع ارتباط جنسیتی بین انسان‌ها، متفاوت است.

وحدت‌بخشی و حفظ و ارتقاء انسجام اجتماعی سومین کارکرد فرهنگ است. فرهنگ، عامل وحدت، انسجام و همبستگی یک جامعه می‌گردد؛ چه اینکه جامعه‌ای که در ارزش‌ها، باورها و رفتارها به ذهنیت مشترکی رسیده و جهت‌گیری مشابهی را تعقیب می‌نماید، برای تحقق فرهنگ و آرمان مورد پذیرش خود حاضر به هرگونه از خودگذشتگی و ایثار، می‌باشد.

باتوجه به مؤلفه‌های یادشده در تعریف جامع فرهنگ، الگوی ذیل را در تبیین ابعاد فرهنگ پیشنهاد می‌نماییم.

الگوی تبیین ابعاد فرهنگ

پذیرش رفتار			پذیرش باورها			پذیرش ارزش‌ها			ماهیت فرهنگ
									موضوعات فرهنگ
در ارتباط با اشیاء	در ارتباط با انسان	در ارتباط با جهان	در ارتباط با اشیاء	در ارتباط با انسان	در ارتباط با جهان	در ارتباط با اشیاء	در ارتباط با انسان	در ارتباط با جهان	آثار فرهنگ
پذیرش رفتار در ارتباط با اشیاء برای ایجاد تفاهم	پذیرش رفتار در ارتباط با انسان برای ایجاد تفاهم	پذیرش رفتار در ارتباط با جهان برای ایجاد تفاهم	پذیرش باورها در ارتباط با اشیاء برای ایجاد تفاهم	پذیرش باورها در ارتباط با انسان برای ایجاد تفاهم	پذیرش باورها در ارتباط با جهان برای ایجاد تفاهم	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با اشیاء برای ایجاد تفاهم	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با انسان برای ایجاد تفاهم	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با جهان برای ایجاد تفاهم	برای ایجاد نظام
پذیرش رفتار در ارتباط با اشیاء برای احراز هویت	پذیرش رفتار در ارتباط با انسان برای احراز هویت	پذیرش رفتار در ارتباط با جهان برای احراز هویت	پذیرش باورها در ارتباط با اشیاء برای احراز هویت	پذیرش باورها در ارتباط با انسان برای احراز هویت	پذیرش باورها در ارتباط با جهان برای احراز هویت	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با اشیاء برای احراز هویت	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با انسان برای احراز هویت	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با جهان برای احراز هویت	برای احراز هویت
پذیرش رفتار در ارتباط با اشیاء برای ارتقاء انسجام	پذیرش رفتار در ارتباط با انسان برای ارتقاء انسجام	پذیرش رفتار در ارتباط با جهان برای ارتقاء انسجام	پذیرش باورها در ارتباط با اشیاء برای ارتقاء انسجام	پذیرش باورها در ارتباط با انسان برای ارتقاء انسجام	پذیرش باورها در ارتباط با جهان برای ارتقاء انسجام	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با اشیاء برای ارتقاء انسجام	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با انسان برای ارتقاء انسجام	پذیرش ارزش‌ها در ارتباط با جهان برای ارتقاء انسجام	برای ارتقاء انسجام

۲- چگونگی پیدایش و تغییرات فرهنگ

در مورد چگونگی پیدایش و تغییرات فرهنگ، نظریه‌های مختلفی در طول دوره‌های تاریخ گذشته وجود دارد که براساس گرایش‌های فکری مختلف، می‌توان آنها را در سه دسته تفکیک نمود:

۱- نظریات جبری وحدت‌گرا در تحلیل فرهنگ

۲- نظریات توده‌ای تکثرگرا در تحلیل فرهنگ

۳- نظریات تقویمی تکامل‌گرا در تحلیل فرهنگ

۲/۱- وحدت‌گرایی جبری در تحلیل فرهنگ

جوهره و اساس این نظریه، بر این امر استوار است که فرهنگ، امری مستقل از احاد جامعه بوده و خواست و اراده مردم، تأثیر چندانی در پیدایش و تغییرات آن، ندارد. طرفداران این نظریه معتقدند که فرهنگ، پدیده‌ای مدیریت‌پذیر است که باید توسط دستگاه حاکمه تولید و به تمام جامعه تزریق شود و مردم نیز ناگزیر از پذیرش ایدئولوژی‌های تحصیل شده توسط قوه حاکمه می‌باشند.

این اندیشه، اقتصاد را زیربنای فرهنگ دانسته و روابط تولید اقتصادی مبتنی بر اندیشه و گرایش قوای حاکم، تفسیر می‌نماید. دائرةالمعارف روسی در بخشی از توصیف فرهنگ می‌نویسد: «درک صحیح فرهنگ، تنها بر پایه تعالیم مربوط به اقتصاد جامعه و مراحل نظام‌های اجتماعی، از طریق تشریح نیروهای مولد، امور تولید، مناسبات اجتماعی و روبناهای هر جامعه میسر است.»^۱ مارکس می‌گوید: «عقاید طبقه حاکم در تمامی دوره‌ها، عقاید حاکم هستند. به این معنا که طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط جامعه است، نیروی روشنفکرانه مسلط جامعه نیز می‌باشد. طبقه‌ای که شیوه‌های تولید مادی را در اختیار دارد، روی راه‌های تولید فکر نیز کنترل دارد.»^۲ آنچه در مطلب فوق بیان شد اندیشه اولیه مارکسیستی است که در آن رابطه علت و معلولی بین رو بنا و زیر بنا به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است، به گونه‌ای که رو بنا (فرهنگ) چیزی جز انعکاس انفعالی زیر بنا (اقتصاد) نیست. در تحلیل فرهنگ از این دیدگاه فرآورده‌های فرهنگی صرفاً به شرایط اقتصادی تولید آن فرآورده‌ها تقلیل می‌یابند و عنصر دیگری در بر ندارند اما بنا به نظریات جدید مارکسیستی رو بنا بازتاب انفعالی زیر بنا نیست بلکه

۱. کنستانتینوف، دائرةالمعارف فلسفی، ترجمه عنایت الله رضا، ج ۳، ص ۱۱۸. (به نقل از محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو، ص ۷۸ و ۷۹).

۲. مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ص ۳۹، (به نقل از روزاموند - شیلا - لینور - آنت؛ فرهنگ و جامعه، فریبا عزبد فتری، ص ۶۲).

لازمه تداوم آن است. ایدئولوژی باز تولید ساختار اقتصادی است نه بازتاب آن. از این رو ایدئولوژی استقلال نسبی دارد.

از دیدگاه آلتوسر انسان‌ها از طریق یا به واسطه ایدئولوژی با شرایط واقعی هستی خود ارتباط دارند. ایدئولوژی به این معنی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، مفاهیم، تصورات و اسطوره‌هاست و بدین‌سان صرف بازتاب ساختار زیربنایی اقتصاد نیست بلکه خود مجموعه‌ای از کردارهای مادی است.^۱

در نقد نظریه جبری وحدت‌گرا، صرف‌نظر از انتقاداتی که به اندیشه سنتی و اولیه این نظریه وارد است، و با وجود اصلاحات صورت گرفته در آن، دو ویژگی در آن مشهود است:

۱- پذیرش روابط اقتصادی به‌عنوان زیربنای تولید و فرهنگ، و تابعیت طبقه حاکم از روابط تولید اقتصادی
۲- وحدت‌گرایی یا تحمیل یک فرهنگ واحد به کل جامعه، که این تحمیل ممکن است از طریق سلطه و زور یا هدایت فکری و اخلاقی جامعه انجام گیرد. اما در هر صورت پذیرفتن شرایط فرهنگی بر اساس نظریات جدید مارکسیستی رابنا، بازتاب انفعالی زیربنا نیست بلکه لازمه تداوم آن است. ایدئولوژی باز تولید ساختار اقتصادی است نه بازتاب آن. از این رو ایدئولوژی استقلال نسبی دارد.

از دیدگاه آلتوسر انسان‌ها از طریق یا به واسطه ایدئولوژی با شرایط واقعی هستی خود ارتباط دارند. ایدئولوژی به این معنی مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، مفاهیم، تصورات و اسطوره‌هاست و بدین‌سان صرف بازتاب ساختار زیربنایی اقتصاد نیست بلکه خود مجموعه‌ای از کردارهای مادی است.^۲

- در نقد نظریه جبری وحدت‌گرا، صرف‌نظر از انتقاداتی که به اندیشه سنتی و اولیه این نظریه وارد است، و با وجود اصلاحات صورت گرفته در آن، دو ویژگی در آن مشهود است:

۱- پذیرش روابط اقتصادی به‌عنوان زیربنای تولید و فرهنگ، و تابعیت طبقه حاکم از روابط تولید اقتصادی
۲- وحدت‌گرایی یا تحمیل یک فرهنگ واحد به کل جامعه، که این تحمیل ممکن است از طریق سلطه و زور یا هدایت فکری و اخلاقی جامعه انجام گیرد؛ اما در هر صورت پذیرفتن شرایط فرهنگی، براساس مصالح و آرمان‌های جامعه صورت نمی‌گیرد. علاوه بر این، پذیرش حاکمیت جبری ساختارهای اقتصادی بر تولید فرهنگ نیز، امر غیرقابل قبولی است که مبتنی بر بینش اسلامی به هیچ وجه، پذیرفتنی نیست.

۱. حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، ص ۳۷ و ۳۶.

۲. همان.

۲/۲- تکثرگرایی توده‌ای در تحلیل فرهنگ

الف) تکثرگرایی فرهنگی و نقش مردم در پیدایش فرهنگ

این نظریه مقابل تفکر جوهرگرایانه ذات‌باور در فرهنگ می‌باشد. بنا بر تفکر ذات‌باورانه، فرهنگ موجودیتی مستقل از واقعیت افراد داشته و حقیقتی فی‌نفسه ثابت است.^۱ چنین تفکری مبتنی بر نظریه وجدان جمعی دورکیم بوده و قابل تئوریزه شدن است.

در مقابل نظریه فوق «سایبر» از نخستین کسانی است، که فرهنگ را به‌عنوان یک نظام ارتباط بین فردی معرفی می‌نماید و توضیح می‌دهد که جای واقعی فرهنگ، در کنش‌های متقابل فردی است.^۲

«تامپسون» مشابه این طرز فکر را تحت عنوان «نظریه اجماعی بازآفرینی اجتماعی» مورد بررسی قرار می‌دهد. و توضیح می‌دهد که این نظریه، بازآفرینی روابط اجتماعی را به ارزش‌ها و اعتقاداتی وابسته می‌داند، که مردم به‌طور جمعی در آن سهیم هستند. و آن را پذیرفته‌اند. سپس آن را به دو نظریه اجماعی هسته‌ای و اجماعی افتراقی تجزیه نموده و به نقد آنها می‌پردازد.^۳ آنچه وجه اشتراک دو نظریه فوق محسوب می‌شود آن است که ارزش‌ها و اعتقادات، مولود انسان‌ها است.

به هر صورت این نوع نگرش به مردم و شکل‌گیری فرهنگ، در اصطلاح بسیار واضح‌تر آن، به‌عنوان فرهنگ توده‌ای مورد توجه قرار گرفته است. فرهنگ توده‌ای به سه معنای کلی به کار رفته: یکی به معنای فرهنگی که برای مردم تولید می‌شود. دوم فرهنگی که از آن مردم است. و سوم، فرهنگی که به وسیله مردم تولید می‌شود.^۴

۱. چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی، ص ۹۱.

۲. دنی کوش، مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه فریدون وحیدا، ص ۸۴، البته در ادامه بر تأثیر محیط بر شکل‌گیری کنش‌های متقابلی تأکید می‌ورزد، که از آن بوی جبر محیطی در شکل‌گیری واکنش‌های انسانی می‌آید. در این صورت نظریه او به فرضیه پیش‌گفته، یعنی وحدت‌گرایی جبری در فرهنگ نزدیک می‌شود.

۳. جان ب، تامسون، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، ص ۱۰۹.

۴. حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، ص ۱۳.

اصطلاح موردنظر در بحث حاضر معنای دوم و بیشتر سوم از فرهنگ توده‌ای است. مرحوم علامه جعفری(ره) از این نوع فرهنگ - که صحت و مقبولیت خود را صرفاً از تمایل و خواسته‌های مردم می‌گیرد - ، به‌عنوان «فرهنگ پیرو» یاد می‌کند^۱

ب) تکثرگرایی فرهنگی و لیبرال دموکراسی

به طور طبیعی گرایش و تفکر فرهنگی که می‌خواهد نقش مردم را در پیدایش و تغییرات فرهنگی محور اصلی قلمداد نماید برای بقاء، به نظام سیاسی متناسب با خود احتیاج دارد. به همین دلیل نظام لیبرال دموکراسی، همزاد غیرقابل تفکیک تکثرگرایی فرهنگی محسوب می‌شود. نظام لیبرال دموکراسی با محوریت دادن فردگرایی از یک سو، و حاکم‌سازی نظر اکثریت، به‌عنوان پشتوانه‌ی مشروعیت تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای اجتماعی از سوی دیگر، بستر مناسبی برای تقویت و ترویج تکثرگرایی فرهنگی به وجود می‌آورد. بلکه می‌توان گفت؛ وابستگی متقابلی بین نهادینه‌شدن نظام لیبرال دموکراسی و تکثرگرایی فرهنگی در جوامع مدرن و به ویژه پُست‌مدرن پدید آمده است.

ج) تکثرگرایی فرهنگی و نسبیت فرهنگی

یکی از نتایج مهم تکثرگرایی فرهنگی و اصل قرار گرفتن فرهنگ توده‌ای، پذیرش نسبیت فرهنگی است. نسبیت فرهنگی بدین معناست، که هیچ فرهنگی را نسبت به فرهنگ دیگر نمی‌توان برتر و صحیح‌تر قلمداد نمود. اصولاً فرهنگ‌ها از این جهت با یکدیگر، قابل مقایسه نیستند. فقط می‌توان تفاوت بین فرهنگ‌ها با یکدیگر را مورد ملاحظه و توجه قرار داد. دین، نه به‌طور کلی در انحصار فرهنگی خاص است، و نه فرهنگ‌های مشخصی از دین جاوید تغذیه می‌کنند. این که اصولاً دین جاوید در انحصار کسی نیست. بر همین اساس بعضی اندیشه‌های مطلق میان فرهنگ‌ها، و نیز تشابه‌پذیری زیاد فرهنگ‌ها را در حدی که فهم خود با فهم غیر خود اشتباه گرفته شود، مورد انتقاد قرار داده، و به جای آن نظریه میان فرهنگی را مطرح می‌نمایند.^۲

۱. محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو، ص ۱۴۶. ایشان در ادامه عبارت خود به گونه‌ای به نقد این تفکر می‌پردازد. گرچه در این مقال به دنبال نقد آن نیستیم، اما ذکر آن خالی از لطف نیست ایشان می‌نویسد: «در دوران ما این قسم بی‌بند و باری به نام فرهنگ مورد اشاعه و ترویج قرار گرفته است. که قطعاً به نابودی انسانیت منجر خواهد شد.» در پاورقی همین عبارت نیز این جمله را درج می‌نمایند: «ممکن است بازیگران عرصه خودکامگی‌ها کلمه محبوب «آزاد» را به وسیله کارگردانان متفکرنمای خود به کلمه بسیار زیبای «فرهنگ» اضافه نموده و بگویند «فرهنگ آزاد». بدین ترتیب عوام فریبی را به حد نصاب خود برسانند».

۲. چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی، ص ۵۳۶.

در هر صورت لازمه‌ی حتمی پذیرش نسبیّت فرهنگی، طرد فرهنگ به‌عنوان امری والا و اصیل می‌باشد. و این نتیجه پذیرش فرهنگی است که حقانیت و صحت خود را از سرچشمه‌ای به غیر از توده مردم گرفته باشد. این بحث مهمی است که در ارتباط بین دین و فرهنگ باید بدان توجه نمود.

د) تکثرگرایی فرهنگی و اندیشه پست‌مدرن

اندیشه تکثرگرایی فرهنگی با قوت گرفتن اندیشه‌های پست‌مدرن، رواج بیشتری می‌یابد. زیرا با مبانی اندیشه پست‌مدرن، تناسب وافر دارد.

پست‌مدرنیست‌ها هیچ واقعیت ذاتی، ساختاری ماقبل‌گفتمانی و غیرگفتمانی را برنمی‌تابند. بلکه معتقدند جهان بی‌شکل زندگی، به وسیله گفتمان‌ها شکل می‌یابد و ساخته می‌شود. با چنین وضعی دیگر نمی‌توان از تمایز ذاتی میان فرهنگ والا و فرهنگ توده‌ای سخن گفت.

بنابراین مفاهیم اصیل فرهنگی همچون حقیقت، عقلانیت، عدالت و خیر محصول فرایندهای گفتمان و قدرند.

ه) نقد نظریه تکثرگرایی توده‌ای

تکثرگرایی فرهنگی علی‌رغم ظاهر فریبنده آن (که نمودار مقاومت در مقابل اقتدارگرایی و تکسرای فرهنگی تحمیلی بوده، در تلاش است وانمود کند که ضامن تحقق امیال اکثریت مردم در عرصه فرهنگ می‌باشد.) با چرخشی دیگر در خدمت صاحبان قدرت و ثروت قرار گرفته و ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری را موجبات گشته، و تنزل منزلت و شخصیت انسانی را به همراه آورده است.

فرهنگ توده‌ای مدرن محصول صنعت فرهنگ است. یعنی فرهنگی که براساس فرهنگی تجارت‌زده از طریق تولید و مصرف انبوه خدمات فرهنگی به دنبال کسب سود هرچه بیشتر می‌باشد. شیوه‌ی زیست فرهنگی امروز مبتنی به برخی مفاهیم بنیادی چون رفاه، فراغت، سرگرمی، لذت‌جویی و غیره است و فرآورده‌های فرهنگی، هنری امروز در سطح عموم مردم به این‌گونه علائق پاسخ می‌دهند. در ادامه، به برخی دیگر از لوازم غیرقابل تفکیک و در عین حال غیرقابل پذیرش نسبیّت‌گرایی فرهنگی اشاره می‌شود.

نظریه‌ی نسبیّت فرهنگی با این نظریه که می‌توان فرهنگ‌ها را درجه‌بندی کرد، هم‌ساز نیست. این امر باعث می‌شود که هیچ ملتی از فرهنگ غالب و مورد پذیرش خود اطمینان نداشته باشد.

نسبیّت‌گرایی فرهنگی به شکل افراطی آن نه تنها ارتباط بین فرهنگ‌ها را با یکدیگر به طور منطقی گسسته می‌نماید، بلکه ارتباط بین هر فرهنگ، با پیشینه‌اش را نیز می‌گسلد. سرّ مطلب در این نکته نهفته است

که اگر نتوان فرهنگ هر جامعه را با فرهنگ سایر جوامع مقایسه کرد و یا یک جامعه را با پیشینه‌ی فرهنگی‌اش مورد سنجش قرار داد. و یکی از بهتر، برتر و ارزشمندتر از دیگری دانست، آن‌گاه نمی‌توان به پیشینه‌ی فرهنگی خود رجوع کرده و از آن بهره برد؛ حتی سنت‌هایی که از مزیت و صحت بیشتری برخوردار بوده‌اند. با این تفکر، بشر ناگزیر است که به وضعیت موجود تن سپارد و آن را بهترین وضعیت بداند، بدون آن که بتواند قضاوتی نسبت به گذشته یا آینده خود داشته باشد. به این ترتیب مشاهده می‌شود که تکثرگرایی فرهنگی، در نتیجه و عمل با تفکر وحدت‌گرایی جبری در فرهنگ، به سرانجام مشترکی خواهد رسید.

لازمه‌ی دیگر این نسبت‌گرایی فرهنگی، توقف فرهنگ و تکامل‌پذیر نبودن آن است.

بدین ترتیب می‌توان نظر «ارتگایی گاست» اسپانیایی را تأیید نمود، که فرهنگ توده‌ای مدرن در غرب، محتوایی جز پوچی و پوچ‌گرایی اخلاقی ندارد.^۱

بنابراین سپردن سکان پیدایش و تغییرات فرهنگ، به دست امیال و نظریات اکثر مردم امری محقق و پسندیده نیست. البته اگر امیال مردم در دامن تعالیم انبیا و اولیای الهی شکل گیرد، مسئله صورت دیگری پیدا می‌کند (که در بحث رابطه فرهنگ و دین به آن پرداخته می‌شود).

۲/۳- تکامل‌گرایی تقومی در تحلیل فرهنگ

الف) چگونگی پیدایش فرهنگ

در مقابل وحدت‌گرایی و تکثرگرایی در اندیشه‌های گذشته، تکامل‌گرایی، و در مقابل جبرگرایی یا فردگرایی در اندیشه‌های گذشته، تقوّم فرد و جمع، یا جبر و اختیار مورد توجه قرار می‌گیرد.

بنا به این نظریه، خاستگاه اصلی پیدایش فرهنگ، جهت‌گیری است که عموم مردم آن را برمی‌گزینند. از مجموعه‌ی انتخاب‌های متعدد و متکثر مردم، نهایتاً یک انتخاب حاکم و شامل، حکومت می‌کند. چه این که فرد نیز در زندگی خود انتخاب‌های متعددی را انجام می‌دهد، اما در مجموعه‌ی انتخاب‌های این فرد، لزوماً یک انتخاب واحد حکومت می‌کند، که همانا اختیار اصلی است، که فرد در زندگی خود برمی‌گزیند. اگر فرد در زندگی خود خداپرستی را برگزید، این اختیار یا انتخاب او بر جمیع شئون زندگی، رفتار، اخلاق، تمایلات، اندیشه، پوشیدن، معاشرت کردن و... او سایه می‌افکند.

مشابه همین مسئله در جامعه نیز اتفاق می‌افتد. به این معنا که جامعه، هم‌زمان از انتخاب‌های متعددی برخوردار است و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی متنوعی در بخش‌های مختلف شکل می‌گیرد.

۱. حسین بشیریه، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، ص ۵۳.

انتخاب‌های جامعه، مبتنی بر ارتکازات جامعه و هنجارهای شکل‌یافته است. این ارتکازات و هنجارهای اجتماعی در ابتدا، مبتنی بر **جهت‌گیری غالبی** که مردم یک جامعه پذیرفته‌اند، شکل می‌گیرد. (جهت‌گیری ← تمایلات ← ارتکازات ← اقدامات)

ب) چگونگی تغییرات فرهنگ

نظریه‌ی تکامل‌گرایی فرهنگی، برپایه‌ی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی بنا شده است که فرد و جامعه را روبه‌تعالی و تکامل می‌بیند، و عدم‌پیشرفت بشر را، به معنای فرسایش و نزول منزلت او و جامعه می‌داند. **تعالی‌خواهی** انسان از یک سو، و **پیدایش نیازهای جدید**، متناسب با رشد علمی، فکری، تمدنی و تکنیکی بشر از سوی دیگر **ضرورت حرکت تکاملی انسان** را ایجاب می‌نماید.

علاوه بر این، آن‌چه تغییر فرهنگی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. **ایجاد شرایط و محیط فرهنگی**، و حتی **اقتصادی و سیاسی جدید**، در هر جامعه است.

چنان‌چه یک **عنصر جدید فرهنگی** در جامعه پذیرفته شد، لازم است تا جامعه خود را با آن تطبیق نماید و این تطبیق گاه با کنار گذاشتن محصولات و عناصر فرهنگی گذشته و پذیرش الزامات جدید همراه می‌باشد. **شاخص اصلی تغییر و یا تکامل در فرهنگ**، **تعالی تمایلات مردم**، **افزایش کمی و کیفی اطلاعات‌شان** و **ارتقای عملی الگوهای رفتاری آن‌ها** می‌باشد.

مبتنی بر نظریه تکامل‌گرایی فرهنگی، تحول فرهنگی تابع تغییر روابط تولید و روابط اقتصادی نیست. هرچند اقتصاد نیز بر تغییرات فرهنگ اثرگذار است. هم‌چنین قدرت‌طلبی و حاکمیت افزون‌تر بر مردم نباید تعیین‌کننده‌ی چگونگی تغییرات فرهنگی باشد. یعنی؛ نباید از باب قدرت برای سیطره‌ی مادی خود بر دنیا سفارش فرهنگی دهند. و صاحبان فرهنگ آن را تجارت‌زده کرده و به‌عنوان غلام‌زرخرد صاحبان قدرت درآیند این موردی است که در گرایش دوم فرهنگی اتفاق افتاده است؛ گرچه به ظاهر شعار فرهنگ توده‌ای و حاکمیت خواست مردم را سرمی‌دادند.

بنابر رویکرد اخیر، هرچند اقتصاد و سیاست (به معنای فوق) در چگونگی تحولات فرهنگی موثر است؛ اما **موثرترین عامل در تحولات فرهنگی**، **خواست مردم**، **جهت‌گیری‌ها**، **آرمان‌ها** و **ارزش‌های متعالی** است که **مردم انتخاب نموده‌اند**. مردم برای دنیاطلبی و قدرت‌طلبی، ارزش‌های فرهنگی خود را تعریف نمی‌کنند.

در تکامل‌گرایی فرهنگی، **ارزش‌ها**، **آرمان‌ها** و **باورهای مطلوب ثابت هستند**؛ اما **ارزش‌ها**، **آرمان‌ها** و **باورهای محقق** - یعنی آن‌چه مردم با آن زندگی می‌کنند - **دست‌خوش تغییر می‌گردد**. بنابراین، **روش‌ها**،

ابزارها و محصولات فرهنگی دائماً نوبه‌نو می‌شود؛ اما تمام این‌ها در خدمت ارزش‌ها، آرمان‌ها و ارتکازاتی است که صحت و حقانیت خود را از رأی مردم، یا از تجویز صاحبان قدرت و ثروت به دست نیاورده‌اند. در این نگرش انسان به منزلت حیوانی تنزل پیدا نمی‌کند، بلکه ارتقای کرامت و هویت انسانی، اصل و مدار تغییرات و تحولات فرهنگی است. بدین ترتیب با تعالی فرهنگی، جامعه می‌تواند وضعیت موجود خود را با گذشته خود مقایسه و محاسبه نماید که به سمت تعالی فرهنگی رفته است یا خیر؟ یا حتی وضعیت خود را با سایر جوامع مقایسه کند، برخلاف نسبییت فرهنگی که امکان چنین قضاوتی در آن وجود نداشت، و مطلق‌گرایی فرهنگی را نیز بر نمی‌تافت و آن را به‌عنوان سدی در مقابل تغییرات و حتی تحولات فرهنگی می‌دانست. بلکه حول محور جهت‌گیری الهی و تحقق ولایت حق در جهان، از هرگونه تغییر و تحولی استقبال می‌نماید. در تکامل‌گرایی فرهنگی آنچه پیرامون «ماهیت، غایت و موضوعات فرهنگی» جمع‌بندی گردید، محتوا و جهت‌گیری متمایزی نسبت به سایر فرهنگ‌ها می‌یابد. تحولات فرهنگی باید شیوه‌ی زیست آرام‌تر، معنوی‌تر و انسانی‌تر را به ارمغان بیاورد.

تلاش بر این بود تا نظریه تکاملی در مفهوم‌شناسی فرهنگ و نیز چگونگی پیدایش و تغییرات فرهنگ ارایه گردد، بر این اساس ذهنیت مشترکی نسبت به موضوع در مهندسی فرهنگی کشور ایجاد شده و نسبت پیوستگی فرهنگ با مسایل پیرامونی آن مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس انتظار می‌رود تا بتوان با بصیرت بیشتری به مهندسی فرهنگی کشور پرداخت.

منابع

۱. Clifford Geertz, *The Interpretation of cultures* (New York: Farrar, Strauss and Cudahy, ۱۴۴۹), p.۳۶۳.
(به نقل از محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو، ص ۳۱).
۲. Dictionnaire Encyclopédique Noms Communs, Hachette, ۱۹۹۱.
۳. Wissler ویسلر به نقل از: منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک خلق، *مبانی جامعه‌شناسی*، فصل ۶، ص ۱۱۴.
۴. بهروز گرانپایه، *فرهنگ و جامعه*، (مقاله جایگاه آداب و رسوم در فرهنگ، مریم علیزاده ابیانه) ج ۱، ص ۱۷۶.
۵. توضیح روشن و نیز دفاع منطقی از قاعده روش‌شناسی یاد شده در مباحث روش‌شناسی، به پشتوانه معارف فلسفی امکان‌پذیر می‌باشد.
۶. جان ب. تامپسون، *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ص ۱۵۴.
۷. جان ب. تامسون، *ایدئولوژی و فرهنگ مدرن*، ترجمه مسعود اوحدی، ص ۱۰۹.
۸. جان تامپسون، به نقل از کتاب *مفهوم فرهنگ از کتاب فرهنگ و جامعه*، ص ۱۶-۱۷.
۹. جواد منصوری لاریجانی، *فصل‌نامه پژوهش اندیشه انقلاب اسلامی*، ج ۹، ص ۱۲.
۱۰. چنگیز پهلوان، *فرهنگ‌شناسی*، ص ۵۳۶.
۱۱. چنگیز پهلوان، *فرهنگ‌شناسی*، ص ۹۱.
۱۲. حسین بشیریه، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، ص ۱۳.
۱۳. حسین بشیریه، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، ص ۳۶ و ۳۷.
۱۴. حسین بشیریه، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، ص ۵۳.
۱۵. *دائرة المعارف روسیه*، به نقل از محمدتقی جعفری، *فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو*، ص ۷۸.
۱۶. *دائرة المعارف ایتالیا*، به نقل از پیشین، ص ۸۱-۸۲.
۱۷. *دائرة المعارف وُردبوک*، به نقل از: *فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو*، ص ۵۳-۵۴.
۱۸. داریوش آشوری، *تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ*، فهرست کتاب.
۱۹. دنی کوش، *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه فریدون وحید، ص ۸۴، البته در ادامه بر تأثیر محیط بر شکل‌گیری کنش‌های متقابلی تأکید می‌ورزد، که از آن بوی جبر محیطی در شکل‌گیری واکنش‌های انسانی می‌آید. در این صورت نظریه او به فرضیه پیش‌گفته، یعنی وحدت‌گرایی جبری در فرهنگ نزدیک می‌شود.
۲۰. ر.ک: *لسان العرب*، المرجع، المنجد، ذیل ماده «ثقف».
۲۱. ر.کس و انگلس، *ایدئولوژی آلمانی*، ص ۳۹، (به نقل از روزاموند - شیلا - لینور - آنت؛ *فرهنگ و جامعه*، فریبا عزید فتری، ص ۶۲).

۲۲. غلامرضا صدیق اورعی، نگاه حوزه، ۷۳-۷۴، ص ۳۳ و ۳۴.
۲۳. کنستانتینوف، *دائرة المعارف فلسفی*، ترجمه عنایت الله رضا، ج ۳، ص ۱۱۸. (به نقل از محمدتقی جعفری، فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو، ص ۷۸ و ۷۹).
۲۴. البته تداخل امور سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌تواند وجود داشته باشد؛ اما از جهت مفهوم با یکدیگر مغایرت دارند.
۲۵. محمدتقی جعفری، *فرهنگ پیرو - فرهنگ پیشرو*، ص ۱۴۶. ایشان در ادامه عبارت خود به گونه‌ای به نقد این تفکر می‌پردازد. گرچه در این مقال به دنبال نقد آن نیستیم، اما ذکر آن خالی از لطف نیست ایشان می‌نویسد: «در دوران ما این قسم بی‌بند و باری به نام فرهنگ مورد اشاعه و ترویج قرار گرفته است. که قطعاً به نابودی انسانیت منجر خواهد شد.» در پاورقی همین عبارت نیز این جمله را درج می‌نمایند: «ممکن است بازیگران عرصه خودکامگی‌ها کلمه محبوب «آزاد» را به وسیله کارگردانان متفکرنمای خود به کلمه بسیار زیبای «فرهنگ» اضافه نموده و بگویند «فرهنگ آزاد». بدین ترتیب عوام فریبی را به حد نصاب خود برسانند».
۲۶. منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، *مبانی جامعه‌شناسی*، ص ۱۱۲.
۲۷. منصور وثوقی؛ علی اکبر نیک‌خلق، *مبانی جامعه‌شناسی*، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
۲۸. منیرالدین حسینی الهاشمی، *مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی*، جلسه ۲، ص ۶.
۲۹. منیرالدین حسینی الهاشمی، *مبانی اصول فقه احکام حکومتی*، جلسه ۴۸، ص ۴.
۳۰. وزاموند؛ شیلا؛ لنور؛ آنت؛ *فرهنگ و جامعه*، ترجمه فریبا عزبذ فتری، ص ۱۰.